

همزمان با برپایی
جشنواره فیلم و تئاتر کودک و نوجوان در همدان

مهر را بامهربانی آغاز می‌کنیم



شعر بازگشایی مدرسه

بوی پاییز و قدم‌های خزان
باز هم درس و کلاس و مدرسه
صبح‌ها از خواب‌ناز برخاستن
کودکان با کفش و کیف رنگ‌رنگ
با دلی سرشار از شور و شغف
مدرسه دنیای رویاهایشان
زنگ تفریح و دویدن در حیاط
بی‌خبر از رنج‌های زندگی
این دویدن، دل‌تپیدن، یاد باد
آن معلم همچو مادر مهربان
روزهای امتحان و دلهره
قلب‌هایی پاک از جنس بلور
دیدن این کودکان بی‌ریا
تا که بینم شور و شوق کودکان
یادم آید روزگار کودکی
یاد باد آن سادگی‌ها یاد باد
یاد بادش مدرسه رفتن به ذوق
درس «بابا آب» من دارم به یاد
آن ترنم‌های خوب و دلنشین
تا که چشم بر هم زدیم در زندگی
کودکی‌ها دور شد از جمع ما
کاش می‌شد تا بگویم اندکی

شور و غوغایی فکند در شهرمان
زنگ املا و حساب و هندسه
از کژی و بی‌خیالی کاستن
با قلم با دفتری خوب و قشنگ
جست و خیزی می‌کنند از هر طرف
نمره‌ی بیست حساب در یادشان
در کنار کودکانی با نشاط
شادمان از شور و از بالندگی
مشق شب، املا نوشتن، یاد باد
لحظه‌ای غافل نشد از درس شان
مبصری کردن تمامش خاطره
شعرهایی ناب و لبریز از سرور
یادم آرد خاطراتی با صفا
لحظه‌ای غافل شوم از این زمان
آن طراوت در بهار کودکی
آن صفا و سرخوشی‌ها یاد باد
خواندن هر کلمه‌ای با شور و شوق
آن نوا و زیر و بم‌ها یاد باد
خوانده می‌شد با نوایی آتشین
سال‌ها بگذشت در پژمردگی
ما هنوز در حسرت آن روزها
دل شده تنگ از برای کودکی

بچه‌های عزیز

شما هم می‌توانید با کشیدن یک نقاشی زیبا آن را به کمک پدر مادرتان به دفتر روزنامه
ویا به آدرس پست الکترونیکی بفرستید، تا آن را به نام خودتان در شاپره چاپ کنیم





توصیه مهم به مادر و پدر ها برای باز شدن مدارس

به کودک خود آموزش دهید که در روز اول مدرسه، چگونه به جمع ملحق شود سال ها از زمان مدرسه رفتنم می گذرد اما هنوز این روزهای اواخر شهریور قلبم محکم تر می زند. از نیمه شهریور که گاه گاه هوا حال و هوای پاییزی می گیرد انگار زمان نیز تند تر می گذرد، گویی عجله دارد برای رسیدن به مهر. مهر نام خوبی برای ماه شروع مدرسه است. شروع مدرسه باید پر از مهربانی باشد تا شوق آغاز مدرسه بتواند غم پایان تعطیلات را از دل ببرد.

در این مطلب توصیه هایی داریم برای آنکه شروع مدرسه را برای بچه ها شیرین کنیم.

۱. خستگی تابستان را به در کنید

۲. شور و شوق مدرسه را در خانه ایجاد کنید

۳. برنامه غذایی و استراحت فرزندان را تنظیم کنید

۴. از وضعیت سلامت فرزندان مطمئن شوید

۵. ایجاد ارتباط در مدرسه را با فرزند خود تمرین کنید

۶. اجازه دهید وسایل مورد علاقه اش را با خود به مدرسه ببرد

۷. اعتماد به نفس و استقلال فرزندان را تقویت کنید

۸. حمایت خود را به فرزندان نشان دهید

۹. به فرزندان پیاموزید که کیف و لباسش را آماده کند



داستان

«چرا من؟!»

دیگر نمی توانستم خودم را کنترل کنم، نمی توانستم این بار به روی خودم نیاورم. از سالن نمایش بیرون زدم و یکراست رفتم حیاط پشتی مدرسه، صدای گریه ام توی حیاط پیچید. به تنها درخت حیاط تکیه زدم و زار زار گریه کردم. نمی دانم چقدر گذشت بود که دست های گرمی را روی شانه هایم حس کردم. سرم را بلند کردم. سهیلا بود. با چشم های گرد شده و دهان نیمه باز به من خیره شد. با ابروهای گره کرده توی صورتش رفتم و گفتم: «چیه؟؟؟؟...به چی زل زدی؟!...»

«من...من...به هیچی، فقط...فقط خواستم

«آفرین!...آفرین!... خیلی عالی بود!!!» صدای کف زدن کارگردان توی سالن پیچید. خانم مهتابی، مربی پرورشی مان و تهیه کننده هم شروع کردند به دست زدن. لبخندی روی لب های سهیلا نشست. لبه های مانتویش را با دستانش گرفت و روی زانوهایش خم شد. صورتم را برگرداندم تا کسی اشک هایم را نبیند. باورم نمی شد، اجرای من از همه بهتر بود. حتی آقای هنرور، کارگردان گروه از بازی من خیلی خوشش آمده بود و می گفت که بازیگری توی خونم است. چطور ممکن بود نقش اول را به سهیلا بدن؟؟؟» همیشه همینطور بود. سهیلا از من خوش شانس تر بود. همه او را دوست داشتند فقط بخاطر اینکه از همه بچه ها پولدار تر و زیبا تر بود. درست نمی دانم شاید، برای اینکه موهایش طلایی و بلند بود، شاید هم برای خوراکی های خوشمزه ای بود که مادرش برای بچه های کلاس می آورد. من هم او را دوست داشتم. مگر می توانستم او را دوست نداشته باشم، او صمیمی ترین دوستم بود اما گاهی پیش می آمد که هرچه را که من آرزویش را داشتم به او می رسید؛ من و او با هم شاگرد اول شدیم اما جایزه شاگرد ممتاز و نمونه به او رسید. نقاشیم دست کمی از نقاشی او نداشت اما توی ناحیه نقاشی او اول شد و من دوم و... حالا توی تست بازیگری او را برای نقش اول انتخاب کردند.



بگم...»
شانه هایم را از دست هایش بیرون کشیدم و به طرف آبخوری رفتم. آبی به صورتم زدم. کمی آرام شدم. زیر چشمی نگاهی انداختم. همانطور کنار درخت خشکش زده بود. سرم را که چرخاندم خانم مهتابی جلویم سبز شد. همانطور که از پله های ساختمان پایین می آمد گفت: «میترا!...هیچ معلومه کجایی...یکساعته دنبال می گردیم، یهو چت شد از سالن آمدی بیرون؟»

مانده بودم با این قیافه ی بهم ریخته و دماغ قرمز، چه بگویم. مقابلم ایستاد. گفتم: «خانوم اجازه!... چیزه، یعنی چکارم داشتن؟» خانم دستش را روی شانه ام گذاشت. با من هم قدم شد و گفت: «تبریک می گم تو به عنوان داور انتخاب شدی!» خندیدم و گفتم: «چی؟...داور؟...» خانم مهتابی گفت: «بله عزیزم، آقای هنرور، تو رو به عنوان داور انتخاب کردن!...گفتند نیازی به ثبت نام و امتحان نداری...» صورتم را با آستین مانتو ام پاک کردم و با تعجب پرسیدم: «چرا من؟!» خانم لبخندی زد و گفت: «چرا از خودشون نمی پرسی؟»

✦ نویسنده: لیلا صادق محمدی
✦ تصویرگر: منا آقامحمدی





کمک به همکلاسی

داستان

کرده ام تا جای که یادم می آمد یا مشغول تلویزیون نگاه کردن بودم یا مشغول بازی و بازیگوشی. باید کار مادر باشد؛ شاید وقتی آخر شب روپوشم را زده جالباسی متوجه شده که کیفم را آماده نکرده‌ام. نگاهی به اتاق انداختم.

هنوز به هم ریخته و شلوغ بود. از خودم خجالت کشیدم. دیروز مادر چندبار از من خواسته بود مرتبش کنم اما هر بار فقط گفتم: «باشه، چشم... بعداً» مرتبش می‌کنم!

اما مثل همیشه این قدر دست دست کردم تا شب شد و موقع خواب، و باز هم مثل همیشه گفتم: «بماند برای فردا»

خودم هم نمی‌دانم این فردا کی از راه می‌رسد؟! جلوی آینه رفتم، تصویرم به من لبخند زد و گفت: «چرا امروز همان فردایی نباشد که منتظرش هستی»

شاپره: خیلی دیر شده بود.

یواشکی توی حیاط را نگاه کردم. هیچکس توی حیاط نبود، حتی خانم ناظم. با ترس ولرز وارد حیاط شدم و تا توان داشتم؛ یک نفس دویدم به سمت کلاس.

صدای خانم معلم از پشت در کلاس به گوش می‌رسید. داشت حاضروغایب می‌کرد. جرات در زدن نداشتم. خیلی بد شد. اصلاً "دلم نمی‌خواست که اولین روز مدرسه تاخیر داشته باشم. همین که خانم معلم اسمم را خواند، از پشت در گفتم: «حاضر!»

در باز شد. خانم معلم با چشمهای گرد شده سرتا پایم را برانداز کرد و گفت: «مینا! این چه سرو وضعیه برای خودت درست کردی؟»

نگاهی به خودم انداختم. از خجالت عرق کردم و سرم را پایین انداختم. خیلی خیلی بد شد. دکمه روپوشم را بالا و پایین بسته بودم که هیچ، با شلوار راحتی خانه آمده بودم مدرسه. یکی یکی سر و کله‌ی بچه‌های فضول کلاس که گردن دراز می‌کردند و سرک می‌کشیدند بیرون کلاس، از لای در بیرون زد.

از همه بدترسمیرا، دختر همسایه هم توی کلاس ما بود. تا مرا دید با صدای بلند خندید و گفت: «بچه‌ها نگاهش کنید!...» کلاس از خنده منفجر شد.

از خواب پریدم. هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود. چراغ اتاق را روشن کردم. روپوشم اتو شده روی جالباسی آماده بود. مادر آنرا برایم آماده کرده و زده بود جالباسی؛ اما کیفم... خدای من فراموش کرده بودم آنرا آماده کنم. از تخت پریدم بیرون، کیفم را از روی میز تحریرم برداشتم، زیپش را باز کردم تا... چشم‌هایم داشت از حدقه می‌زد بیرون، ازمداد و تراش گرفته تا لوازم شخصی و تغذیه، تویش پیدا می‌شد.

هرچه فکر کردم یادم نمی‌آمد کی آن را مرتب



به او لبخند زدم و بدون معطلی شروع به تمیز کردن اتاقم شدم. آخرین کتاب را که توی قفسه‌ی کتاب داستانهایم گذاشتم، صدای در بلند شد. مادر بود. آمده بود بیدارم کند.

صدایم را که نشنید، دوباره در زد و گفت: «دخترم بیداری ماد، پاشو دیرت می‌شه ها!!!... خوب نیست اولین روز مدرسه دیر برسی!»

جوابش را ندادم. زود پریدم توی تختم و پتو را روی سرم کشیدم. خیلی دوست داشتم بیاید توو ببیند اتاقم مثل دسته‌ی گل شده. نقشه‌ام گرفت. مادر تا در را باز کرد حسابی غافلگیر شد این اولین باری بود که اتاقم را خودم مرتب می‌کردم. مادر بالای سرم آمد. رویم را بوسید و گفت: «قربون دختر گلم برم، چشم‌هایم را باز کردم و گفتم: «سلام صبح بخیر مادر

جون! خندید و گفت: «ای شیطون بیداری؟!» دستم را دور گردنش حلقه کردم و او را بوسیدم. از جا بلند شدم. مادر خواست تختم را مرتب کند. پتو را ازدستش گرفتم و گفتم: «مادر خودم مرتب می‌کنم!» مادر نوازشم کرد و گفت: «باشه دختر گلم، صبحانه آمادست دیر نکنی ها؟» گفتم: «چشم!»

بعد از صبحانه بامادر به مدرسه رفتم. جاده‌ی زیبایی از گل‌های رز و گلایل، درست از دم در حیاط تا پله‌های ساختمان مدرسه کشیده شده بود. بوی اسپند همه جا را پر کرده بود.

در و دیوار مدرسه تزئین شده بود. بعد از اجرای چند برنامه، کلاس بندی شدیم. خانم مدیر و ناظم با شکلات و شیرینی از ما پذیرایی کردند و در آخر، بچه‌های هر کلاس به اتفاق معلمشان از زیر قرآن رد شدند و به کلاس هایشان رفتند.

باورتمان نمی‌شود اگر بگویم با همان خانم معلمی که نزدیک صبح توی خواب دیده بودم وارد کلاس شدیم. بچه‌ها روی نیمکت‌ها نشستند. منم ردیف دوم نشستم. کنارم جای یک نفر خالی بود. خانم معلم کمی برایمان صحبت کرد و از ما خواست تا خودمان را معرفی کنیم.

بچه‌ها یکی یکی از جا بلند شدند و خودشان را معرفی کردند. نوبت به من رسید از جا بلند

شدم.، همینکه خواستم لب از لب باز کنم، صدای در توی کلاس پیچید. خانم معلم که کنار در ایستاده بود، با لبخند در کلاس را باز کرد.

داشتم از تعجب شاخ در می‌آوردم. سمیرا، دختر همسایه مان بود. بچه‌ها با دیدن ظاهر نامرتبش خندیدند اما نمی‌دانم چرا من خنده‌ام نگرفت. من می‌دانستم او چه حالی دارد. می‌دانستم دارد از خجالت آب می‌شود می‌دانستم که او پدر ندارد و امستال هم همان لباس‌های کهنه سال گذشته را پوشیده است به همین دلیل تصمیم گرفتم که با معلم صحبت کنم تا با کمک بچه‌ها او هم لباس و وسایل لازم را داشته باشد.

* نویسنده: «لیلا صادق محمدی»



چستان‌های کودکانه

چستان ۱: آن چیست که اگر کسی آن را داشته باشد به کسی نمی‌گوید. اگر کسی آنرا بگیرد آنرا نمی‌شناسد. و کسی که آنرا بشناسد آنرا نمی‌گیرد.

چستان ۲: آن چیست که هرچه از آن برمی‌دارند، بیشتر می‌شود؟

چستان ۳: آن چیست که ورزشکاران به خاطر شکستش جایزه می‌گیرند؟

چستان ۴: آن چیست که چه پُرباشد و چه خالی وزنش یکی است.

چستان ۵: آن چیست که به دور خانه می‌چرخد ولی، هیچ گاه آن را لمس نمی‌کند؟

چستان ۶: آن چیست که موقع خشک کردن خیس می‌شود؟

چستان ۷: سیاه هست ولی زاغ نیست، پرند است ولی کلاغ نیست؟



۸: ۴۶۴
۹: ۴۶۴
۱۰: ۴۶۴
۱۱: ۴۶۴
۱۲: ۴۶۴
۱۳: ۴۶۴
۱۴: ۴۶۴
۱۵: ۴۶۴
۱۶: ۴۶۴
۱۷: ۴۶۴
۱۸: ۴۶۴
۱۹: ۴۶۴
۲۰: ۴۶۴
۲۱: ۴۶۴
۲۲: ۴۶۴
۲۳: ۴۶۴
۲۴: ۴۶۴
۲۵: ۴۶۴
۲۶: ۴۶۴
۲۷: ۴۶۴
۲۸: ۴۶۴
۲۹: ۴۶۴
۳۰: ۴۶۴
۳۱: ۴۶۴
۳۲: ۴۶۴
۳۳: ۴۶۴
۳۴: ۴۶۴
۳۵: ۴۶۴
۳۶: ۴۶۴
۳۷: ۴۶۴
۳۸: ۴۶۴
۳۹: ۴۶۴
۴۰: ۴۶۴
۴۱: ۴۶۴
۴۲: ۴۶۴
۴۳: ۴۶۴
۴۴: ۴۶۴
۴۵: ۴۶۴
۴۶: ۴۶۴
۴۷: ۴۶۴
۴۸: ۴۶۴
۴۹: ۴۶۴
۵۰: ۴۶۴
۵۱: ۴۶۴
۵۲: ۴۶۴
۵۳: ۴۶۴
۵۴: ۴۶۴
۵۵: ۴۶۴
۵۶: ۴۶۴
۵۷: ۴۶۴
۵۸: ۴۶۴
۵۹: ۴۶۴
۶۰: ۴۶۴
۶۱: ۴۶۴
۶۲: ۴۶۴
۶۳: ۴۶۴
۶۴: ۴۶۴
۶۵: ۴۶۴
۶۶: ۴۶۴
۶۷: ۴۶۴
۶۸: ۴۶۴
۶۹: ۴۶۴
۷۰: ۴۶۴
۷۱: ۴۶۴
۷۲: ۴۶۴
۷۳: ۴۶۴
۷۴: ۴۶۴
۷۵: ۴۶۴
۷۶: ۴۶۴
۷۷: ۴۶۴
۷۸: ۴۶۴
۷۹: ۴۶۴
۸۰: ۴۶۴
۸۱: ۴۶۴
۸۲: ۴۶۴
۸۳: ۴۶۴
۸۴: ۴۶۴
۸۵: ۴۶۴
۸۶: ۴۶۴
۸۷: ۴۶۴
۸۸: ۴۶۴
۸۹: ۴۶۴
۹۰: ۴۶۴
۹۱: ۴۶۴
۹۲: ۴۶۴
۹۳: ۴۶۴
۹۴: ۴۶۴
۹۵: ۴۶۴
۹۶: ۴۶۴
۹۷: ۴۶۴
۹۸: ۴۶۴
۹۹: ۴۶۴
۱۰۰: ۴۶۴

آموزش ساخت گل مقوایی

وسایل لازم

سه عدد مقوای دستمال کاغذی رولی
یونولیت
اسپری رنگ
مکنه
چسب مایع قوی
گلدان کوچک
میله باریک چوبی

مراحل ساخت

۱- یک لوله مقوایی دستمال کاغذی رولی را از وسط تا کنید.

۲- محل تماس دو سر لوله را بهم مکنه کنید. سه عدد مقوا لوله ای را به این شکل درست کنید تا گلبرگ های گلستان باشند.

۳- گلبرگ های گلی را که با مقوا درست کرده اید، مطابق عکس بالا، با چسب مایع قوی بهم بچسبانید.

۴- میله باریک چوبی را به مرکز ثقل گلبرگ ها، بچسبانید و منتظر شوید تا چسب کاملاً خودش را بگیرد.

۵- داخل گلدان کوچکتان را یک تکه یونولیت بگذارید و میله چوبی را در آن فرو کنید.

۶- می توانید گل مقوایی را به سلیقه خودتان با اسپری رنگ یا هر وسیله دیگری که دوست دارید رنگ کنید.

برای تزیین گلدان هم می توانید از کاغذ استفاده کنید.

کاردستی

بخوانید تا درباره

شاپره: همانطور که می‌دانید جشنواره بین‌المللی فیلم کودک قرار است چهارم تا هشتم مهرماه در همدان برگزار شود. برنامه‌های این جشنواره در همدان در دو نوبت صبح و بعدازظهر در سالن‌های شهید آوینی، سینما کانون، سینما قدس، سینما فلسطین و در شهرستان‌ها در سالن سینمای هر شهرستان برگزار می‌شود.



جشنواره بدانید

علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به مجتمع شهید آوینی برنامه پخش فیلم‌ها، زمان و مکان آنرا دریافت و با گرفتن بلیت نیم‌ساعت زودتر از نمایش فیلم در سالن حاضر شوند. لازم به ذکر است خلاصه هر فیلم در سایت ارشاد اسلامی موجود است. جشنواره بین‌المللی تئاتر نیز نهم تا شانزدهم مهرماه برگزار خواهد شد.

مشاور اجرایی فیلم نوجوان منصوب شد



فراتر از زمان و مکان می‌تواند حلقه‌ی اتصال انسان‌ها برای درک یکدیگر و پذیرش سخنان نیکو و اخلاقی باشد.

حسین قاسمی هنر، نوجوان همدانی به سمت مشاور مدیر اجرایی بیست و نهمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم نوجوان منصوب شد.

به گزارش همدان پیام مجید فروتن، نوجوان با استعداد و موفق عرصه‌ی بازیگری را به سمت مشاور خود منصوب کرد.

متن حکم به شرح زیر است:

به نام پروردگار پروانه‌ها
براس ساختن جهانی پر از مودت و محبت
و آکنده از همکاری و همیاری، آموزش
درست و مبتنی بر مشترکات انسانی و به
منظور تربیت نسلی خدمتگزار به بشریت
، هنر سینما زبانی بین‌المللی دارد که

هنرمند فرهیخته جناب آقای حسین قاسمی هنر با نظر به تعهد و سوابق فرهنگی و سینمایی و تجربیات ارزنده‌ی وی و شناخت دانش شما در عرصه‌ی بازیگری به موجب این حکم به سمت مشاور اینجانب منصوب می‌شوید.
امید است در ظل توجهات ذات باری تعالی و با بهره‌مندی از ظرفیت‌های بالقوه نوجوانان کارآمد و فرهیخته و تعامل با هنرمندان و داوران نوجوان در این امر خطیر موفق و موید باشید.
از خداوند متعال مسالت می‌نمایم به شما و نوجوانان علاقمند به اعتلای فرهنگ و سینمای میهن اسلامیمان، توفیقات روزافزون و بهروزی بسیار عطا فرمایند.

مجید فروتن-مدیر اجرایی جشنواره
* خبرنگار نوجوان : مهسا طاقتی احسن

فیلم «سلام مامان» متقاضی شرکت در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم نوجوان همدان



همدان پیام: فیلم «سلام مامان» با موضوع نوجوان، محصولی از شبکه‌ی دوم سیما به کارگردانی اصغر توسلی است. این فیلم که در شبکه‌ی دوم سیما نیز پخش شد، متقاضی حضور در بیست و نهمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم نوجوان در همدان است. قصه فیلم از این قرار است

که امیر بعد از فوت همسرش با تنها یادگار او، پسر بچه‌ی کوچکش زندگی می‌کند. مرد جوان به پیشنهاد خواهرش با یکی از همکارانش ازدواج می‌کند که با ورود همسر جدید او به خانه، جنگی بین پسر بچه و سارا آغاز می‌شود. این جنگ که رنگ و

بوی کودخانه دارد، ناشی از احساسات درونی پسرک است... یزدان آخوندی از بازیگران نوجوان و موفق عرصه‌ی سینما و تلویزیون است که در این فیلم با نقش پسر بچه حضور دارد. آخوندی نوجوان ۱۱ ساله‌ی ساکن تهران که از سن کودکی پا به عرصه‌ی سینما گذاشته است در گفتگو با خبرنگار ما از سوابق خود می‌گوید: در سن ۴ سالگی توسط آقای اتحی وارد این عرصه شدم و اولین بازی‌ام را در فیلم «تکیه بر خورشید» که سام درخشانی نیز از بازیگران آن بود، به کارگردانی حسین سحرخیز داشتم.

او با اشاره به اینکه تا به امروز در ۴۰ فیلم نقش‌نمایی کرده است، ادامه داد: با اینکه از ۴ سالگی وارد عرصه‌ی بازیگری و سینما شدم و ۷ سال است که در این عرصه فعالیت می‌کنم، تا به حال سینما مانع پیشرفت درسی من نشده است و من این موفقیت را مدیون خانواده‌ی عزیزم، به خصوص مادر مهربانم و معلمان دلسوزم هستم.

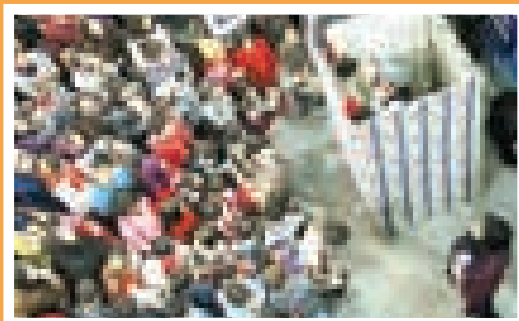
* نویسنده : مهسا طاقتی احسن

کارگردان نمایش «آبدزدک»:

تئاتر خیابانی مردمی‌ترین بخش جشنواره تئاتر است

جعفری‌لفوت با بیان اینکه نمایش خیابانی با نمایش صحنه‌ای بسیار متفاوت است عنوان کرد: «مخاطب نمایش صحنه‌ای از قبل برای دیدن این نمایش برنامه‌ریزی کرده و تا حدودی با نمایش آشنایی دارد؛ اما نمایش خیابانی نمایشی است که مخاطب به وسیله گروه اجرا کننده جذب می‌شود و این هنر گروه است که او را تا دقایقی پای کار نگه داشته و پیام خود را منتقل کند.»

او تصریح کرد: «نگه داشتن گروه کودک در کنار خیابان برای دیدن یک نمایش بسیار سخت‌تر از نگه داشتن کودک در تئاتر صحنه است؛ به همین دلیل نیز طراحی و تکنیک‌ها باید مخاطب پسندانه و زیرکانه انتخاب شود.»



مستقیم و غیرمستقیم عوامل برکاهش آب و سرقت‌هایی که از مایه حیات می‌شود؛ پرداخته شده است.» این کارگردان ادامه داد: «با توجه به اینکه بیشتر مخاطبین ما رده سنی کودک و نوجوان هستند به همین دلیل نیز از تکنیک‌های مختلفی برای جذب تماشاچی استفاده شده است.»

کارگردان نمایش خیابانی «آبدزدک» گفت: «تئاتر خیابانی مردمی‌ترین بخش جشنواره تئاتر است، که با کمترین امکانات مخاطبین مختلفی را از گروه‌های سنی بزرگسال، کودک و نوجوان جلب می‌کند.»
به گزارش سایت ایران تئاتر به نقل از روابط عمومی بیست‌ودومین جشنواره بین‌المللی تئاتر کودک و نوجوان همدان، محمدرضا جعفری‌لفوت افزود: «نمایش خیابانی «آبدزدک» با توجه به بحران آبی موجود و لزوم مدیریت آب توسط شهروندان، نوشته شده است.»

او اظهار کرد: «استفاده از آب نمای فانتزی، موزیکال و پانتومیم از ویژگی‌های این نمایش است و در این نمایش به تأثیر

تئاتر کودک نیازمند هدف‌گذاری است

کنار افزایش تأثیرگذاری این هنر، ذهن مخاطب را به سمت واقعیت‌ها سوق دهد.»
این کارگردان در رابطه با نمایش «دو لاک پشت تنهای تنها» هم توضیح داد: «امروز تنهایی به عنوان یک بیماری قرن به شمار می‌رود و بسیاری از کودکان جامعه از همان



دوران کودکی از مشکل تنهایی رنج می‌برند و این نمایش داستان دو لاک پشت است که در تنهایی با مشکلات مختلفی مواجه هستند. این نمایش به کودکان نشان می‌دهد که تنها زندگی کردن در یک جامعه بسیار سخت است و مسیر پر فراز و نشیب زندگی را نمی‌توان به تنهایی طی کرد.»

مریم خاکسارتهرانی که با نمایش «دو لاک پشت تنهای تنها» به بخش خردسال جشنواره بین‌المللی تئاتر کودک و نوجوان همدان راه یافته است، گفت: «تئاتر در عین سادگی، ظرفیت خوبی برای انتقال پیام‌های آموزشی و تربیتی دارد.»
این کارگردانی با بیان اینکه حوزه خردسال و کودک به هدف‌گذاری نیاز دارد، افزود: «تئاتر نباید تنها با هدف سرگرم کردن مخاطب اجر شود؛ بلکه هنر تئاتر می‌تواند به صورت مستقیم و غیرمستقیم پیام‌های زیادی را برای مخاطب بیان کند.» خاکسارتهرانی ادامه داد: «پرداختن به مسائلی که جزء دغدغه‌های دنیای کودکان است می‌تواند در